



حق شرعی نظارت مردم بر حکومت

پدیدآورنده (ها) : منتظر قائم، مهدی

فقه و اصول :: نشریه حکومت اسلامی :: زمستان ۱۳۹۳ - شماره ۷۴ (علمی-پژوهشی/ISC)

صفحات : از ۸۳ تا ۱۱۴

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1131445>

تاریخ داندود : ۱۴۰۲/۰۹/۰۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- آزادی سیاسی و اجتماعی از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه (۱)
- آزادی سیاسی و اجتماعی از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه (۲) / اصول تضمین کننده آزادی اجتماعی در نظام اسلام
- حق امنیت فردی و تأمین آن در نهج البلاغه
- حقوق بشر و سازوکارهای نظارتی در استناد بین المللی و فقه
- آزادی بیان و مبانی و گستره آن از دیدگاه فقه و حقوق
- اصطلاحات سیاسی قرآن
- تبیین حکمرانی خوب در نهج البلاغه با رویکرد روشی زمینه گرا
- آزادی در نظام حکومت اسلامی از منظر نهج البلاغه
- آزادی عقیده و آزادی بیان با تکیه بر واکاوی تفسیری آیه ی (لا إكراه فی الدین)
- ارتداد؛ آزادی اندیشه و آزادی بیان
- حاکمیت دولت و آزادی عقیده و بیان
- اندیشه: مرجعیت عرف در تطبیق مفاهیم بر مصادیق

عناوین مشابه

- تحلیل حق نظارت مردم بر حکومت از دیدگاه علی (علیه السلام) با نگاهی به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- بررسی ضرورت نظارت مردم بر اعمال حکومت در پرتو عدالت
- نظارت مردم بر حکومت در فقه سیاسی با تاکید بر بنیادگرایی دینی
- بررسی ضرورت نظارت مردم بر اعمال حکومت در پرتو عدالت
- بررسی ضرورت نظارت مردم بر اعمال حکومت در پرتو عدالت
- جایگاه نظارت مردم بر اقدامات و فعالیت های حکومت
- دور باطل تصویب عوارض در شوراها و ابطال در هیئت عمومی دیوان عدالت اداری: کاوشی در نظارت قضایی بر توسعه شهری مغایر با حق مالکیت مردم (۱۳۸۸-۱۳۹۴)
- اجرای عدالت، حق مردم بر حکومت
- حکومت موازین اسلامی بر اطلاق و عموم اصول قانون اساسی در رویه فقهای شورای نگهبان؛ نگاهی رویه‌ای
- به آثار نظارت شرعی بر اصول قانون اساسی
- نظارت حکومت بر موقوفات: تاملی بر چالش های اخذ حق النظاره از موقوفات توسط سازمان اوقاف

حق شرعی نظارت مردم بر حکومت

مهدی منتظر قائم*

تأیید: ۹۴/۳/۱۹

دریافت: ۹۴/۱/۱۹

چکیده

مردم در حکمرانی مصون از خطا نیستند و وقتی به قدرت می‌رسند، اغلب فاسد می‌شوند. نظارت بیرونی بر حکومت می‌تواند درصد خطا و فساد حکمرانان را به حداقل برساند. این راهکار عقلایی - که با ولایت انتصابی و مطلقه فقهاء نیز سازگار است -، به امضای شارع رسیده و حضرت علی 7 آن را به رسمیت شناخته است و از مصادیق بارز اهتمام به امور مسلمین شمرده می‌شود. علاوه بر آن، شارع برای مردم حقوقی را به رسمیت شناخته که لازمه اعمال آنها بر خورداری مردم از حق نظارت بر حکومت است؛ از جمله ۱. اقامه عدل، ۲. مؤاخذه حاکمان، ۳. دفاع از خود، ۴. نصیحت کردن رهبران مسلمین و امر و نهی کردن آنان، ۵. تشویق حاکم نیکوکار و ملامت حاکم بدکار، ۶. سرپیچی از دستور حاکمان به معصیت و ۷. عزل آنان. با نگاه حق‌گرا به فقه، باید گفت این موارد، از حقوق شرعی مردم بوده و حق نظارت بر حکومت را نیز برای آنان به رسمیت شناخته است.

واژگان کلیدی

حقوق شرعی مردم، نظارت، نظارت بر حکومت

معنای نظارت

کلمه «نَظَر» عربی است و به این معانی به کار رفته است: نگاه چشم و نگاه قلب (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۱۵۴؛ صاحب، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۲۱). با چشم در چیزی تأمل کردن^۱ (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۲، ص ۸۳۰). طلب هدایت و راهنمایی، طلب ظاهرشدن چیزی با چشم یا حواس دیگر، فکر و دقت در احوال اشیاء برای معلوم شدن یک چیز مجهول، مثل نظر برای دیدن هلال (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۶۷). طلب درک کردن به واسطه چشم یا فکر؛ - البته برای درک معنا از یک خط باریک به هر دو نیاز است - (همان، ص ۶۵). تأمل کردن در چیزی و مشاهده آن (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۴۴۴). گرداندن چشم و بینایی برای درک چیزی و دیدن آن - گاهی برای تأمل و بررسی کردن و گاهی برای نتیجه آن؛ یعنی دیدن نیز به کار می‌رود - (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۱۲).

کلمه «نظاره» در معجم‌های قدیمی عربی؛ مثل «فراهیدی»، متوفای ۱۷۵ق در «کتاب العین»؛ «ازهری»، متوفای ۳۷۰ق در «تهذیب اللغة»؛ «صاحب»، متوفای ۳۸۵ق در «المحیط فی اللغة»؛ «جوهری»، متوفای ۳۹۳ق در «الصحاح»؛ «ابن فارس»، متوفای ۳۹۵ق در «معجم مقاییس اللغة»؛ «عسکری»، متوفای ۳۹۵ق در «الفروق فی اللغة»؛ «حمیری»، متوفای ۵۷۳ق در «شمس العلوم»؛ «ابن منظور»، متوفای ۷۱۱ق در «لسان العرب» و «فیومی»، متوفای ۷۵۰ق در «المصباح المنیر» به کار نرفته است.^۲ برای اولین بار «خفاجی»، متوفای ۱۰۶۹ق، «نظاره الاوقاف» را به کار برده و نوشته است: «این لفظ در کلام عرب به معنای امروزی آن به کار نرفته است؛ زیرا این معنا مستحدث است، در کتاب بعضی از اصحاب لغت آمده است: «نظاره، از نظر گرفته شده و به طور مجازی به معنای متعارف امروزی آن به کار می‌رود»، ولی من به آن اطمینان ندارم» (خفاجی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۰۳). «البستانی»، متولد ۱۹۰۴م نیز در کتاب «المنجد الابدی»، «نظارَةُ الخارجیَّة» و «نظارَةُ المالیَّة» را به کار برده و «رضا مهیار»

آن را به معنای کارشناس وزارت خارجه و وزارت دارایی، ترجمه کرده است (بستانی، ۱۳۷۵، ص ۹۲۰). بنابراین، کلمه نظاره به معنایی که اکنون در فارسی رایج است، در عربی به کار نرفته است. در زبان عربی برای بیان این معنا کلمه‌های «الإشراف» و «المراقبه» را به کار می‌برند.

فرهنگ‌های فارسی برای معنای نظارت نوشته‌اند: مراقبت و در تحت نظر و دیده‌بانی داشتن کاری (دهخدا، ۱۳۴۶، ج ۴۷، ص ۵۸۶)، مراقبت در انجام کاری (معین، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴۴) و مراقبت در اجرای امری (عمید، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۱۹۰۹). بنابراین، نظارت، کاربرد فارسی دارد و به معنای مراقبت یا پاییدن است. این معنا در اصطلاح مدیریت، به این صورت بیان شده است:

۱. فرآیند مقایسه هست‌ها با باید‌ها، ۲. فرآیند مقایسه عملکرد با برنامه و تشخیص انحرافات احتمالی، ۳. فرآیند مقایسه وضع موجود با وضع مطلوب، همراه با شناسایی انحرافات و به‌کارگیری اقدامات اصلاحی (طبرسا، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۷۱) و ۴. ارزیابی تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ها از زمان اجرای آنها و اقدامات لازم برای جلوگیری از انحراف عملیات، نسبت به هدف‌های برنامه و اصلاح انحرافات احتمالی به‌وجودآمده (رضائیان، ۱۳۶۴، ص ۲۰). در هر چهار تعریف، «مقایسه و ارزیابی» هست. علاوه بر این، در تعریف سوم و چهارم «به‌کارگیری اقدامات اصلاحی» یا «اقدامات لازم برای جلوگیری از انحراف عملیات» نیز جزء نظارت شمرده شده است. به نظر می‌رسد، ویژگی اخیر، برای مرحله بعد از نظارت است و ممکن است توسط شخص یا نهاد غیر ناظر انجام شود؛ نظیر عیونی که حضرت علی ۷ برای نظارت بر کارگزاران خود منصوب می‌کرد.^۳

پیشینه بحث نظارت

در آیات و روایات، مطلب صریحی در مورد حق نظارت مردم بر حکومت و دامنه اختیارات آنان مشاهده نمی‌شود، حتی در امور مدنی نیز در روایات و متون فقهی متقدمین بحثی از «ناظر» وجود ندارد (محقق داماد، ۱۴۲۰ق، ص ۱۸۵). برای اولین بار،

«علامه حلی»، متوفای ۷۲۶ق در مورد جواز نصب مشرف برای عامل در مضاربه (حلی، ۴۱۴ق، ج ۱۷، ص ۳۲) و لزوم تعیین مشرف توسط حاکم برای فاسقی که مالی را پیدا کرده است، فتوا داده (همان، ص ۱۸۰-۱۷۹) و در مورد کسی که به زید وصیت کرده و عمرو را به او ضمیمه کرده است، احتمال داده است عمرو مشرف بر زید باشد (حلی، ۱۳۸۸ق، ص ۵۰۹). بعد از او «شهید اول» متوفای ۷۸۶ق به عدم لزوم تعیین مشرف برای ملتقط فاسق (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۹۳)، «محقق کرکی»، متوفای ۹۴۰ق به جواز تعیین مشرف توسط موصی (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۲۹۶) و شهید ثانی، متوفای ۹۶۶ق به صحت تعیین مشرف در وصیت فتوا داده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۷۶). در امور سیاسی، در دوره مشروطه، بعضی از فقهاء بحث نظارت بر قدرت حاکم را مطرح کرده‌اند. «میرزای نائینی»، متوفای ۱۳۵۵ق، نظارت بر سلطنت اسلامی را حق مردم دانسته است (نائینی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۲). در دوره انقلاب و جمهوری اسلامی نیز بعضی از فقهاء؛ نظیر امام خمینی^۱، به این حق مردم اشاره کرده‌اند.

اقسام نظارت

در امور مدنی، فقهاء محدوده اختیار ناظر را وابسته به نظر کسی که او را تعیین می‌کند دانسته‌اند:

۱. گاهی تعیین ناظر برای حصول اطمینان از عمل به وصیت است. از این رو، موصی ناظر را رقیبِ وصی می‌کند؛ به گونه‌ای که اعمال وصی با اطلاع او باشد و اگر ناظر، عملی دید که بر خلاف وصیت است، به او اعتراض می‌کند... در این صورت، اگر وصی بدون مراجعه به ناظر و بدون اطلاع او مستقلاً عمل کرد و عملش بر طبق وصیت بود، صحیح و نافذ است (امام خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۵).^۴ در توضیح این نوع وصیت گفته شده است: «در این نوع نظارت، ناظر استطلاعی یا استیثاقی است... و اگر ناظر عملی بر خلاف وصیت دید، به وصی اعتراض می‌کند و او را به عمل به وصیت باز می‌گرداند» (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۹۴).^۵

۲. گاهی تعیین ناظر به علت عدم اطمینان به نظر وصی و اطمینان به نظر ناظر است. از این رو، موصی ناظر را تعیین می‌کند تا اعمال وصی بر طبق نظر او باشد و وصی به جز آنچه او صلاح می‌داند عمل نکند. در این صورت، وصی به‌طور مستقل ولایت در تصرف دارد، ولی در رأی و نظر مستقل نیست. پس اگر به‌طور مستقل و بدون اطلاع ناظر عمل کرد و عملش نیز بر طبق وصیت بود، ظاهراً عملش صحیح نیست (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۵).^۶ در توضیح این فتوا گفته شده است:

در این صورت ناظر، استصوابی است و شاید علت تفکیک بین وصی و ناظر این است که موصی [برای اجرای وصیت] به وصی اطمینان دارد، اما به ناظر اطمینان ندارد [یعنی او را برای اجرا شایسته نمی‌داند]؛ هرچند رأی و نظر ناظر را [برای اجرا] بهتر و مفیدتر [از نظر وصی] می‌داند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۹۴).^۷

اگر ناظر از اظهار نظر امتناع کرد، وصی باید اختلاف را نزد قاضی برد (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۲۹۶).^۸ اعمال حقوقی وصی وابسته به موافقت ناظر است، اما در اعمال غیر حقوقی، عدم نفوذ قابل تصور نیست (محقق داماد، ۱۴۲۰ق، ص ۱۸۴).

۳. گاهی ناظر، علاوه بر نظارت، حق اجراء نیز دارد. به عبارت دیگر، ناظر، مجری است. به نظر بعضی از فقهاء، اگر واقف حدود اختیارات و وظایف ناظر را معین نکرده باشد، وظیفه ساختن، اجاره‌دادن و تحصیل منافع و تقسیم آن بین مستحقان به عهده ناظر است (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۷۷).^۹

بعضی از فقهاء، هشت نوع اختیار برای ناظر موقوفه قائل شده‌اند (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۲۴۷).

پیش‌فرض‌های حق شرعی نظارت مردم بر حکومت

۱. عدم مصونیت انسان از خطا

عدم مصونیت انسان از خطا موجب می‌شود کسی که عهده‌دار امور دیگران است، نیازمند نظارت دیگران باشد. انتظار عدم خطا از غیر پیامبران و معصومان، انتظار

گزافی است. خدا مردم را برحذر داشته از این که خود را مصون از خطا بدانند (نجم (۵۳): ۳۲).^{۱۰} پیامبر نیز فرموده است: «همه فرزندان آدم بسیار خطاکارند و بهترین خطاکاران توبه‌کنندگانند (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۶۱).^{۱۱} به حسب روایات، غیر از معصومین، همه در معرض لغزش‌اند؛ گرچه از نزدیکان پیامبر و امامان معصوم باشند. یکی از نزدیکان حضرت علی ۷ که بیش از همه مورد اطمینان او بود،^{۱۲} وقتی بر مسند حکومت بصره تکیه زد، همه موجودی بیت المال بصره را که دو میلیون درهم بود، برداشت و به مکه رفت. حضرت علی ۷ وقتی از فرار او آگاه شد بالای منبر رفت و گریست و فرمود: «این که پسر عموی رسول خداست چنین می‌کند، پس چه اعتمادی است به کسی که فضیلتش کمتر از اوست» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۲، ص ۱۵۲).^{۱۳} آیه‌الله «مصباح» نیز می‌گوید:

زامدار و رهبر جامعه اسلامی به هر حال، معصوم نیست. بنابراین، محتمل است... دچار لغزش شود و مرتکب سوء استفاده یا خیانت گردد... یکی از وظایف مجلس خبرگان رهبری این است که بر اعمال مقام رهبری نظارت دقیق داشته باشد و نه تنها انتقاد از ولی فقیه جایز است، بلکه واجب شرعی مسلمانان است (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۶۹).

۲. قدرت؛ عامل فساد

قدرتمندان، اغلب به سوء استفاده از قدرت متمایل شده‌اند. «میان قدرت و غرور رابطه دقیقی است؛ به‌ویژه اگر قدرت، قدرت اقتصادی باشد، به دنبال خودآرایی‌ها و خودخواهی‌ها برای فرد قدرتمند و مؤلفه‌های قدرت ایجاد می‌شود» (پرورش، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۲۸۹). حضرت علی ۷ فرمود: «هر کس به ملک رسید، منحصرأ خود را دید و دیگران را نادیده گرفت» (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۰).^{۱۴} هر کس خودرایی را انتخاب کرد، هلاک شد (همان، حکمت ۱۶۱).^{۱۵} حضرت در صفین خطبه می‌خواند که در میانه سخن او یکی از یارانش با سخنی طولانی پاسخی به آن حضرت داد و در آن سخن، درود و شکر فراوانی به آن حضرت عرض نمود و

متذکر شد که آن بزرگوار هر دستوری دهد، خواهد شنید و آن را اطاعت خواهد کرد. آن حضرت در پاسخ به آن مرد چنین فرمود: «...قطعی است که از زشت‌ترین حالات زمامداران در نزد مردمان صالح این است که مردم درباره آنان گمان فخرفروشی و غرورورزی داشته باشند و وضع شخصیتی آنان بر کبر مبتنی گردد... . بسا انسانها که شیرین می‌یابند درود و شکرگزاری را پس از ابتلا و مجاهدت...» (همان، خطبة ۲۱۶).^{۱۶} همچنین، وی «مالک اشتر» را برحذر داشت از این که بگوید: «من به مقام فرماندهی نصب شده‌ام، فرمان می‌دهم و باید اطاعت شوم؛ زیرا این تلقین نابکارانه وارد کردن فساد در قلب است و عامل سستی و تزلزل در دین و نزدیک شدن به دگرگونی‌ها». سپس او را راهنمایی کرد که برای بازداشتن خویش از سوء استفاده از قدرت، عظمت خدا را به یاد آورد تا از سرکشی بازایستد و عقل زایل شده‌اش را به او بازگرداند. آنگاه به او هشدار داد که خداوند هر جباری را ذلیل و هر متکبری را پست و خوار می‌سازد (همان، نامه ۵۳).^{۱۷} آن حضرت به خطر قدرت توجه داشت و بارها به عمالش می‌فرمود برای حسابرسی آماده باشند (پرورش، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۲۸۹). قدرت ممکن است اطرافیان فرد قدرتمند را به فساد متمایل کند. وقتی پیامبر در مدینه به قدرت رسید، خدا به او خطاب کرد:^{۱۸} «ای کسی که در رأس هرم این قدرت هستی و تمام نیروی مسلمین در اختیار تو قرار گرفته، اگر در کنار تو همسران اراده بهره‌برداری و سوء استفاده و دنیاگرایی و خودآرایی دارند، به آنها بگو بیایید طلاقتان بدهم و راه خودتان را بگیرید و بروید» (همان، ج ۲، ص ۱۲۹۰). به نظر شهید «مطهری»، هر مقام غیر معصومی که در وضع غیر قابل انتقاد قرار گیرد، هم برای خودش خطر است و هم برای اسلام (مطهری، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۶۲۲).

قدرت برای انسان خیر است، اما اگر مطلق باشد، اغلب مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین، قدرت مطلق برای انسان غیر معصوم خیر نیست، مگر اینکه به وسیله نظارت انسانهای قدرتمند دیگر محدود شود.

۳. نظارت‌پذیری ولایت انتصابی فقهاء

هیچکدام از ادله‌ای که برای اثبات ولایت انتصابی فقهاء ارائه شده است، بر نفی حق نظارت مردم بر اعمال ولایت آنان دلالت ندارد. به عبارت دیگر، آن ادله از این مطلب ساکت است. بنابراین، نمی‌توان گفت لازمه پذیرش ولایت انتصابی فقهاء، عدم مشروعیت نظارت مردم بر آنان است. خدا، همانطور که (بنا بر نظریه انتصابی) به فقهاء حق حاکمیت بر مردم داده، به مردم نیز حق نظارت بر آنان را داده است (جعفرپیشه‌فرد، ۱۳۸۳، ش ۳۳، ص ۵۵-۵۱). امام خمینی^۱ نیز که ولایت فقیه را شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج می‌دانست، (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲۰، ص ۴۵۱) به نظارت بر ولی فقیه معتقد بود و فرمود: «کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان کار قانونی خود را نسبت به من هم باید انجام دهد» (یزدی، ۱۳۷۵، ص ۵۶۰). وی اشکال کردن به ولی فقیه و تخطئه او را نیز مشروع می‌دانست: «البته نباید ماها گمان کنیم که هر چه می‌گوییم و می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست. اشکال، بلکه تخطئه، یک هدیه الهی است برای رشد انسانها» (امام خمینی، بی‌تا، ج ۲۰، ص ۴۵۱). به نظر شهید مطهری، یکی از عوامل گرایش مردم به مادیگری این است که بگوییم معتقدان به خدا باید در برابر حاکمان دینی تسلیم باشند (مطهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۵۳).

۴. اصول حاکم بر نظارت

نظارت مردم بر حکومت، بدون مرز نیست و چارچوبی دارد. در هر نظارتی این اصول و احکام باید رعایت شود: ۱. اصل بی‌گناهی و بی‌جرمی (استصحاب عدم ارتکاب گناه و جرم)، ۲. اصل صحت و درستکاری (صحت عبادات و اعمال حقوقی)، ۳. اصل اباحه اعمال، ۴. حکم حرمت تجسس در زندگی خصوصی دیگران (حجرات (۴۹): ۱۲)، ۱۹، ۵. حکم وجوب کتمان اسرار زندگی خصوصی آنان^{۲۰} و ۶. حکم حرمت اختلال نظام و ایجاد هرج و مرج.^{۲۱}

مبانی شرعی حق نظارت مردم بر حکومت

هر حکومتی که تشکیل می‌شود، دینی یا غیر دینی، انتصابی یا انتخابی، حاکمانش - به جز معصومان - مصون از خطا نیستند و اغلب، فاسد می‌شوند. قرآن و روایات، برای جلوگیری از این فساد که از مستی قدرت (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۷۹۷) ^{۲۲} پدید می‌آید، به صراحت، راه خویشتن‌داری (همان) را ارائه داده است. علاوه بر آن، بعضی از روایات بالمطابقه و بعضی از آنها بالملازمه در معرفی راه دیگری - نظارت بیرونی - به عنوان حق مردم ظهور دارد.

۱. سیره عقلای مُمضا

عقلا در طول تاریخ، مردم را در نظارت بر حاکمان ذی‌حق می‌دانسته و نظارت بر عملکرد آنان را می‌ستوده‌اند. ^{۲۳} این سیره هنوز ادامه دارد و عقلاء مردم را در نظارت بر حاکمان ذی‌حق می‌دانند و نظارت بر عملکرد آنان و ارزیابی آن را می‌ستایند. حضرت علی ^۷ وقتی مالک اشتر را به ولایت مصر گمارد، به او یادآوری کرد همانطور که او در امور و شؤون حکام گذشته نظاره می‌کرده و درباره آنان نظر می‌داده است، مردم در همه امور و شؤون او نظاره خواهند داشت. وی نظر مردم در مورد حاکمان صالح را معیار تشخیص صلاحیت آنان دانسته است (نهج البلاغه، نامه ۵۳). ^{۲۴} آن حضرت با تأیید این سیره عقلاء، به مالک تذکر می‌دهد که خودش را برای نظارت مردم بر اعمالش آماده کند.

۲. دعوت حضرت علی ^۷ از مردم برای نظارت بر کار خودش

حضرت علی ^۷ وقتی برای مقابله با اصحاب جمل به بصره می‌رفت، به مردم کوفه نامه نوشت و از آنان خواست، اگر او را نیکوکار یافتند یاری‌اش کنند و اگر بدکار دیدند ملامتش کنند (همان، نامه ۵۷). ^{۲۵} روشن است که آن حضرت، به جای اینکه به آنان دستور شرکت در جنگ دهد، از آنان دعوت کرده بر کارش نظارت کنند و به نتیجه ارزیابی خود عمل کنند. ایشان حق نظارت را برای مردم کوفه به رسمیت شناخته است. البته نه مردم کوفه خصوصیتی دارند که حکم، مقید به آنان باشد و نه جنگ جمل.

بنابراین، با الغای خصوصیت می‌توان گفت همه مردم تحت ولایت، حق دارند بر عملکرد ولی خود - و به طریق اولی، کارگزاران او - نظارت داشته باشند. همچنین با استفاده از طریق اولویت می‌توان گفت وقتی مردم در امور نظامی و جنگی - که بیش از امور دیگر نیازمند اعمال قدرت است -، حق دارند بر عملکرد ولی خود نظارت کنند، به طریق اولی در امور دیگر حکومتی حق نظارت دارند. ممکن است گفته شود حضرت علی 7 در شرایط خاص زمانی و مکانی این نامه را نوشته است. در این صورت، نامه آن حضرت، دست کم دلالت بر این دارد که در بعضی از شرایط، حاکم می‌تواند مردم را به نظارت بر کار خود دعوت کند و این کار به مصلحت مسلمین است.

۳. تشویق نظار از طرف حضرت علی 7

بنا بر نقل «منقروی»، برای جنگ صفین، بیشی از مردم برای عزیمت و جهاد [با معاویه] به علی 7 پاسخ مثبت دادند، جز اینکه یاران «عبدالله بن مسعود» که «عبیده السلمانی» و همراهانش نیز با آنان بودند، نزد وی آمدند و به او گفتند:

ما با تو رهسپار می‌شویم، ولی در لشگرگاه شما فرود نمی‌آییم و خود اردویی جداگانه می‌زنیم تا در کار شما و شامیان بنگریم. هرگاه دیدیم یکی از دو طرف به کاری که بر او حلال نیست، دست یازید یا گردنکشی و ظلمی از او سر زد، ما بر ضد او وارد پیکار می‌شویم. علی 7 گفت: آفرین، خوش آمدید. این معنی به‌کاربردن بصیرت در دین و کار بستن دانش در سنت است و هرکس به چنین پیشنهادی راضی نشود بی‌گمان خائن و ستمگر باشد (اتابکی، ۱۳۷۰، ص ۱۶۱).^{۲۶}

آن حضرت در برابر گروهی که تصمیم گرفته بودند بر عملکرد او در جنگ صفین نظارت کنند، نه تنها مخالفتی ابراز نکرد، بلکه آنان را تشویق کرد و تصمیمشان را نشانه فهم دین و آگاهی به سنت رسول خدا دانست. این نقل تاریخی - همانند روایت قبلی - با الغای خصوصیت و طریق اولویت قابل تعمیم به مردم دیگر و امور غیر نظامی است.

البته همان اشکال و جوابی که ذیل دلیل قبلی مطرح شد، در مورد این روایت نیز قابل طرح است.

۴. حق مردم در اهتمام به امور یکدیگر

پیامبر گرامی اسلام بر اهتمام به امور مسلمین تأکید کرده است: «کسی که برای اصلاح امور مسلمین تلاش نمی‌کند از آنان نیست. کسی که صدای دیگری را بشنود که مسلمین را به کمک فرا می‌خواند، ولی به او کمک نکند مسلمان نیست» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۱۶۴)^{۲۷} و بعضی از فقهاء، به پیروی از روایات، اهتمام به امور مسلمین را از اوجِبِ واجبات دانسته‌اند (امام خمینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۱۴). نظارت بر حکومت، جلوگیری از انحراف حاکمان و اصلاح امور حکومتی از مصادیق بارز اهتمام به امور مسلمین است؛ زیرا اولاً در بسیاری موارد، حفظ یا تضییع جان، مال و عرض مردم، وابسته به حکومت است. ثانیاً «مردم جز با صالح بودن زمامداران، صالح نمی‌شوند» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶)^{۲۸} و تأثیر حکومت بر مردم بیش از تأثیر پدران بر فرزندان است (حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۰۸)^{۲۹} و عالمان^{۳۰} یا فقیهان^{۳۱} و یا قاریان^{۳۲} و حاکمان که صالح باشند، امت پیامبر هم صالح می‌شوند و اگر فاسد شوند، امت نیز فاسد می‌شود. بنابراین، مردم برای عمل به سخن پیامبر می‌توانند بر عملکرد حاکمان خود نظارت کنند و کسی نمی‌تواند آنان را از این حق مشروع بازدارد. امام خمینی^۱ نیز به حق نظارت مردم بر ولی فقیه و اهمیت آن تصریح کرده است: «اگر من یک پایم را کنار گذاشتم، کج گذاشتم، ملت موظف است که بگویند پایت را کج گذاشتی، خودت را حفظ کن. مسأله، مسأله مهمی است» (امام خمینی، بی‌تا، ج ۸، ص ۵).

۵. حق مردم در اقامه عدل

مردم حق دارند در جامعه عدالت برقرار کنند؛ زیرا مخاطب آیات سیاسی و اجتماعی قرآن قرار گرفته‌اند. خدا همه مردم را برای برقراری قسط، عدل، اصلاح، آمادگی دفاعی و اجرای احکام جزایی مأمور کرده است: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید(۵۷): ۲۵)،

«كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» (نساء(۴): ۱۳۵)، «فَأَصْلِحُوا» (حجرات(۴۹): ۹)، «اعْدِلُوا» (مائده(۵): ۸)، «فَأَقْضُوا أَلْيَمًا» (مائده(۵): ۳۸)، «فَأَجْلِدُوا» (نور(۲۴): ۲)، «اعْدُوا لَهُمْ» (انفال(۸): ۶۰). اینگونه خطاب‌های قرآن به این معنا نیست که همه باید خود را قاضی و مجری بدانند، بلکه دلالت دارد بر این که همه نسبت به تحقق این امور مسؤولند و باید اهتمام کنند که صلاح و عدل در جامعه اجراء شود و مستحقین مجازات، مجازات شوند. بدون شک، این کار بدون اهتمام همه و تقسیم کار و رعایت اصول شرعی و عقلایی ممکن نیست. به نظر بعضی از فقهاء: «خطابات قرآن در تکالیف اجتماعی، از نوع تکالیف فردی؛ نظیر «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» نیست که عام استغراقی باشد، بلکه عام مجموعی است؛ به این معنا که مخاطب، هر فرد به عنوان جزئی از مجتمع است و در حقیقت، همه افراد مجتمعاً، نه منفرداً مخاطب می‌باشند. لازمه این قبیل خطابات این است که همه افراد، مشترکاً باید مقدمات انجام تکلیف مورد خطاب را فراهم آورند و چون این کار موجب هرج و مرج می‌شود و عادةً چنین نیست که هر کس از عهده هر کاری برآید، از این رو، طبعاً افراد مورد خطاب باید برای هرکاری اهلس را بشناسند و کار را به او محول کنند» (منتظری، ۱۳۸۸، ص ۱۸). حضرت علی ۷ نیز به لزوم خیرخواهی و همکاری مردم برای اقامه حق در جامعه اشاره کرده و این حق را حتی برای کسی که مردم او را پست می‌شمارند و به خواری به او نگاه می‌کنند نیز محترم شمرده است (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).^{۳۳}

برقراری حکومت نیز ابزاری برای اقامه قسط است و با تشکیل آن توسط فقیهان، حق مردم به اقامه عدل ساقط نمی‌شود و از آنجا که ممکن است حکومت به جای برقراری عدالت به ظلم روی آورد، مردم حق دارند بر آن نظارت داشته باشند تا غرضشان از تشکیل حکومت نقض نشود و حکومتی که برای اقامه قسط تشکیل شده است، موجب اقامه ظلم نشود و به بهانه حفظ ظاهر نظام، باطن نظام را - که چیزی جز اقامه قسط و حفظ حقوق مردم نیست -، از بین نبرد. «التزام به اینکه با دستاویز قراردادن حفظ نظام حکومتی می‌توان به هر ظلم و ستمی دست یازید، به معنای دفاع از ایده

«هدف، وسیله را توجیه می‌کند» و «الحکم لمن غلب» است» (نوبهار، ۱۳۸۸، ش ۲۴۵۴۴، ص ۱۱). بنابراین، مردم که در استقرار حکومت و بقای آن سهیم هستند حق دارند بر حکومت نظارت کنند که مبدا به بهانه حفظ نظم و نظام، عدالت و حقوق آنان قربانی شود.

۶. حق مردم در مؤاخذه حکومت (مسئولیت حکومت در برابر مردم)

هر شخصی نسبت به وظیفه‌ای که دارد، در برابر کسی که این وظیفه را به عهده او گذاشته و در برابر ذی‌نفعان مسؤول است و باید به آنان پاسخگو باشد. حضرت علی ۷ همه فرمانروایان را نسبت به افراد تحت فرمانشان مسؤول دانسته است (ورام، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۶).^{۳۴} همانطور که هر فرمانروا حق دارد کارگزاران خود را مؤاخذه کند، مردم نیز حق دارند از فرمانروای خود سؤال کنند و او را مورد مؤاخذه قرار دهند. در جامعه اسلامی، همه در برابر هم مسؤولند و حق سؤال و مؤاخذه، طرفینی و متقابل است. حاکمان در برابر خدا هم مسؤولند، ولی در مورد حقوق مردم در برابر خدا و مردم مسؤولند و مردم حق دارند از آنان سؤال و آنان را مؤاخذه کنند. حضرت علی ۷ خود را نسبت به زنان و بچه‌های ساکن در قلمرو حکومت خود نیز مسؤول می‌دانست. وقتی با زنی که شوهرش را در سرحدات از دست داده بود روبرو شد، به کمک او شتافت و در منزل او صورتش را کنار تنور قرار داد و گفت: «این جزای کسی است که حق بیوه‌زنان و یتیمان را تضییع کرده است» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۱۱۵).^{۳۵} مردم بدون ترس، آن حضرت را در برابر عملکرد کارگزارانش مسؤول می‌دانستند. او نیز به این حق مردم احترام می‌گذاشت و خواسته‌شان را برمی‌آورد. به عنوان نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. شکایت مردم از «ابن عباس» که بر «بنی تمیم» - که در جنگ جمل از عایشه حمایت کرده بودند - سخت می‌گرفت (مجلسی، ۴۰۳ق، ج ۳۳، ص ۴۹۳).^{۳۶} ۲. شکایت «سوده» از یکی از کارگزاران آن حضرت که او را آزرده بود (ابن طیفور، بی‌تا، ص ۴۸).^{۳۷} ۳. شکایت مشرکان از یکی از والیان آن حضرت (نهج البلاغه، نامه ۱۹).^{۳۸}

۴. اعتراض مردم به «قَرَظَةُ بَنِ كَعْبٍ» که می‌خواست مردم را به لایروبی نهر آب مجبور کند (احمدی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۴۵۱).^{۳۹}

لازمه حق سؤال مردم از کارگزاران و حاکمان و مؤاخذه آنان، حق نظارت بر آنان است. هر کسی که حق دارد دیگری را مؤاخذه کند، حق دارد بر او نظارت داشته باشد تا بتواند عملکردش را ارزیابی کند و اگر خطایی یافت او را مؤاخذه کند. هر شخصی که در برابر دیگری یا دیگران وظایفی به عهده دارد، در برابر همان افراد - که غالباً ذی‌نفع‌اند - مسؤول است و باید وظایفش را به‌گونه‌ای انجام دهد که در منظر آنان باشد و آنان بتوانند بر او نظارت کنند، از او سؤال کنند، رضایت یا عدم رضایت خود را اعلام کنند و در صورت عدم رضایت، او را مورد مؤاخذه قرار دهند. به نظر حضرت علی ۷ اگر مردم گمان کردند حاکم ظلم کرده و حق کسی را تضییع کرده است، او باید - قبل از اینکه از طرف مردم مورد سؤال و مؤاخذه قرار گیرد - خودش مورد شبهه را برای مردم توضیح دهد و علت کارش را بیان کند (نهج البلاغه، نامه ۵۳).^{۴۰}

خلیفه اول نیز بعد از بیعتش، از مردم خواست بر کار او نظارت داشته باشند و اگر تشخیص دادند خوب عمل کرده است، او را یاری کنند و اگر بد کرد، او را به راه راست وادارند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۷، ص ۱۵۹-۱۵۸).^{۴۱} امام خمینی ۱ نیز همه فرمانروایان را در برابر مردم مسؤول می‌دانست و نظارت بر گفتار و اعمال آنان و اعتراض به آنان را حق مردم می‌دانست (امام خمینی، بی‌تا، ج ۸، ص ۶؛ ج ۱۳، ص ۴۰۲).

۷. حق دفاع جامعه از نفوس، اموال و حقوق خود

هر کسی حق دارد از جان، مال و حق خود حفاظت کند و در برابر کسانی که می‌خواهند به جان، مال یا حق او آسیب برسانند از خود دفاع کند. همه مردم یک جامعه نیز حق دارند در برابر متعرضان به اموال و حقوق عمومی از خود دفاع کنند و البته این دفاع باید منضبط و با رعایت اصول شرعی و عقلایی باشد که منجر به هرج و مرج و نقض غرض نشود و از آنجا که حکومت‌ها همواره در معرض این خطرند که با

عملشان نفوس، اموال یا حقوق مردم تلف شود، مردم برای دفاع از خود باید بتوانند بر قوانین و عملکرد حکومت نظارت کنند. تنها با نظارت است که مردم می‌توانند حکومت را از تقصیرها و قصورها در حفظ حقوق جامعه بازدارند. درست است که مردم حکومت تشکیل می‌دهند تا حافظ منافع آنان باشد و در برابر تجاوز متجاوزان از منافع مردم دفاع کند، ولی تشکیل حکومت - آن هم حکومت حاکمان غیر معصوم -، وظیفهٔ دفاع را از دوش مردم بر نمی‌دارد. مردم باید همواره حق داشته باشند بر حکومت نظارت کنند که آیا در دفاع از آنان تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد یا در این راه کوتاهی می‌کند.

۸. حق مردم در نصیحت کردن حاکمان

اگر مردم یک جامعه، متوجه شدند که تصمیم یا عملکرد آگاهانهٔ حاکمان به تضییع حقوق و اموال عمومی می‌انجامد، حق دارند آنان را نصیحت کنند تا از این کار دست بردارند. همچنین ممکن است عملکرد حاکمان به گونه‌ای باشد که منافع جامعه را تأمین نکند و موجب رشد فرهنگی و توسعهٔ اقتصادی نشود. در این موارد نیز مردم حق دارند برای آنان خیرخواهی کنند و به نصیحت پردازند و آنان را به تلاش بیشتر برای کمال جامعه تحریک کنند. نصیحت به حاکمان، خیرخواهی به آنان است و خیرخواهی به آنان، خیرخواهی به جامعه است. پیامبر نصیحت به ائمهٔ مسلمین را برای مسلمانان لازم می‌دانست (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۰۳)^{۴۲} و بعد از اینکه با تأکید، دین را معادل نصیحت شمرد، نصیحت به امامان مسلمین را از مصادیق آن دانست (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۲۴).^{۴۳} حضرت علی ۷ نیز از مردم می‌خواست که در حضور و غیاب، ناصح او باشند (نهج البلاغه، خطبهٔ ۳۴).^{۴۴} لازمهٔ حق نصیحت، حق نظارت بر مصوبات و عملکرد حکومت است.

۹. حق مردم در امر و نهی حاکمان

اگر عملکرد حکومت موجب متضرر شدن عموم مردم می‌شود، همه حق دارند آن را از این منکر نهی کنند یا اگر ترک فعل حکومت - در جایی که باید عملی را انجام دهد -

موجب از بین رفتن منافع عموم مردم می‌شود، همه حق دارند آن را به این عمل امر کنند. در فرهنگ اسلامی، امر و نهی حاکمان آنقدر اهمیت دارد که بیان عدالت در برابر پیشوای ستمگر، برترین عمل شمرده شده (همان، حکمت ۳۷۴) ^{۴۵} و حضرت علی ۷ به مالک اشتر توصیه کرده است، کسانی را مقرب‌تر از دیگران بدارد که زبانشان در حق‌گویی از همه درازتر است؛ هرچند سخنان به کام او تلخ باشد (همان، نامه ۵۳). ^{۴۶} حضرت عیسی ۷ نیز کسی را که بتواند در ظالم تأثیر بگذارد و او را تغییر دهد، ولی این کار را نکند، مثل آن ظالم دانسته است (حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۵۰۵). ^{۴۷}

امر به معروف و نهی از منکر - که متوقف بر حصول و تحصیل شرایطی است - به‌طور مطلق حق همه مردم است؛ به این معنا که کسی نمی‌تواند واجدان شرایط را از امر و نهی کردن محروم کند. بنابراین، هر کسی یا گروهی که از فعل منکر یا ترک معروف - در حوزه مسائل عمومی - توسط حاکمان آگاه است و قدرت امر و نهی دارد، حق دارد به آن اقدام کند و هر کسی یا گروهی که از آن آگاه نیست یا قدرت ندارد، حق دارد آگاه شود و کسب قدرت کند. آگاهی و قدرت، مقدمه امر و نهی است. خدا امر به معروف و نهی از منکر را صفت مؤمنانی می‌داند که توانایی دارند و از امکانات برخوردارند (حج ۲۲): (۴۱). ^{۴۸} این مؤمنان ممکن است از قدرت حکومتی برخوردار باشند یا گروه‌هایی باشند که از پشتیبانی مردم برخوردارند و به پشتوانه قدرت آنان می‌توانند حاکمان را امر و نهی کنند.

لازمه این حق امر و نهی، حق نظارت مردم بر عملکردها و تصمیم‌های حاکمان است. بدون نظارت بر حکومت، نمی‌توان به موقع از رفتار آن آگاه شد و بدون آگاهی نمی‌توان معروف و منکر حکومتی را شناخت و بدون شناخت نمی‌توان امر و نهی کرد. البته این کار از عهده عموم مردم بر نمی‌آید. از این‌رو، عده‌ای باید به‌طور منسجم به نمایندگی از عموم مردم برای این امر مهم اقدام کنند. به همین دلیل است که قرآن می‌فرماید: «امتی از شما باید باشد که در مواقع لازم، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر کند» (آل عمران ۳): (۱۰۴). ^{۴۹} اما اقدام آنان موجب سلب حق نظارت و امر و نهی دیگران نمی‌شود.

روشن است که معروف و منکر منحصر به واجبات و محرمات نیست، بلکه معنای عرفی دارد و هرچه را که خلاف شرع نباشد و مردم معروف یا منکر بدانند، شامل می‌شود. حفظ اموال و حقوق جامعه از مصادیق بارز معروف و تضييع آنها از مصادیق روشن منکر است و مردم حق دارند بر آنها نظارت کنند و نسبت به آنها حساسیت داشته باشند.

۱۰. حق مردم در تشویق حاکم نیکوکار و ملامت حاکم بدکار

مردم حق دارند حاکمان درستکار را تشویق و به آنان پاداش دهند و حاکمان بدکار را مذمت و تنبیه کنند. حضرت علی ۷، وقتی برای مقابله با اصحاب «جمل» به «بصره» می‌رفت به مردم «کوفه» نوشت و از آنان خواست، اگر او را نیکوکار یافتند یاری‌اش کنند و اگر بدکار دیدند ملامتش کنند (نهج البلاغه، نامه ۵۷).^{۵۰} همچنین آن حضرت، مالک اشتر را از این که نیکوکار و بدکار را مساوی بداند و با آنان یکسان رفتار کند نهی کرد (همان، نامه ۵۳)^{۵۱} و از او خواست نیکوکاران را مدام ستایش کند (همان).^{۵۲} روشن است که اگر جلوی این حق مردم گرفته شود، نیکوکاران به نیکوکاری ادامه نخواهند داد و بدکاران به بدکاری ادامه خواهند داد. در این صورت، جامعه در تداوم این بدکاری سهیم خواهد بود.

لازمهٔ فرق گذاشتن - در عمل -، بین حاکم نیکوکار و بدکار، نظارت بر عملکرد اوست. بنابراین، مردم حق دارند بر عملکرد حاکمان نظارت کنند و آن را ارزیابی کنند و در برابر کار خوب و بد، عکس‌العمل یکسان نداشته باشند.

۱۱. حق مردم در سرپیچی از دستور حاکمان به معصیت

انجام کار حرام؛ هرچند به دستور حاکم اسلامی باشد، جایز نیست و تأیید کردن حاکمی که کار حرامی را انجام می‌دهد نیز حرام است و سکوت در برابر او نیز گاهی در حکم تأیید کار حرام اوست. اطاعت از حاکم، مطلق نیست، بلکه مشروط به حفظ شرایط و عملکرد مشروع اوست. «مردم شرعاً موظف‌اند مطمئن شوند پیروی و تأیید آنها از حکومت، معصیت الله نیست... پس در نظام ولایی، اطاعت از ولایت، مطلق

نیست و خطوط قرمز دارد» (جعفرپیشه‌فرد، ۱۳۸۳، ش ۳۴، ص ۳۵). در نصوص دینی، ادله زیادی وجود دارد که مردم را از اطاعت حاکمان ستمگر بازداشته است. به عنوان نمونه: ۱. مبدا در برابر ظالمان سر خم کنید که آتش، شما را فراخواهد گرفت (هود(۱۱): ۱۱۳). ۲. دستور مسرفان را که در زمین فساد می‌کنند اطاعت نکنید (شعراء(۲۶): ۱۵۲). ۳. امام صادق ۷ با اشاره به آیه ۶۴ آل عمران^{۵۵} توضیح داده است که اطاعت مردم از عالمان یهودی و مسیحی در احکامی که اینان تغییر داده بودند در حد شرک و اتخاذ اربابی غیر از خدا بوده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹، ص ۷۰). ۴. پیامبر، به گروهی که برای جنگ فرستاده بود و امیر آنان دستور داده بود آتشی بیفروزند و در آن روند، فرمود: «اگر آنان وارد آتش شده بودند تا روز قیامت از آتش رهایی نداشتند». اطاعت فقط در کار خوب تحقق پیدا می‌کند (قاضی‌نعمان، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۳۵۰). ۵. پیامبر فرمود: «از کسی که خدا به او سلطنت و قدرت می‌دهد و او خیال می‌کند اطاعت کردن از او اطاعت کردن از خداست و نافرمانی او نافرمانی از دستور خداست بترسید. او دروغ می‌گوید. اگر کسی به معصیت خدا فرمان دهد، نباید از او اطاعت کرد. از معصیت‌کار نباید اطاعت کرد. فقط باید خدا، پیامبر و اولو الامر را اطاعت کرد. خدا به اطاعت از پیامبر دستور داده است؛ زیرا پیامبر، معصوم و پاک است و به معصیت فرمان نمی‌دهد و به اطاعت از اولو الامر دستور داده است؛ زیرا اینان معصوم و پاک‌اند و به معصیت خدا فرمان نمی‌دهند» (الهلالی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۸۸۴). ۶. امام سجاد ۷ فرمود: «حق پیشوای سیاسی بر تو این است که از او اطاعت کنی و او را نافرمانی نکنی، مگر در آنچه خدا را به خشم می‌آورد» (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۳۷۰). ۷. امام باقر ۷ فرمود: «یکی از چیزهایی که پشت انسان را می‌شکند، پیشوایی است که خدا را معصیت می‌کند و فرمان برده می‌شود» (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۹۴). ۸. پیامبر فرمود: «کسی که با انجام کاری که خدا را به خشم می‌آورد سلطانی را راضی کند از دین خدا خارج شده است» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۷۳). ۹. حضرت علی ۷ عبدالله بن عباس را که به ولایت بصره گمارد، به مردم گفت: «تا زمانی که ابن عباس از خدا و رسول

اطاعت می‌کند، سخن او بشنوید و فرمانش ببرید، اگر بدعتی ایجاد کرد یا از حق منحرف شد به من خبر دهید تا او را عزل کنم» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۴۲۱-۴۲۰).^{۶۲}

۱۰. حضرت علی ۷ وقتی مالک اشتر را به ولایت مصر گمارد به مردم مصر نوشت: «... از او بشنوید و فرمانش را در هر مورد که مطابق حق است اطاعت کنید» (نهج البلاغه، نامه ۳۸).^{۶۳} ۱۱. «وقتی مردم ستمگر را دیدند و او را از ستم باز نداشتند، بیم آن می‌رود که خدا همه را به عذاب خود مبتلا کند» (پاینده، ۱۳۸۲، ص ۳۲۳).^{۶۴}

از این رو، مردم باید بر کار حاکم و کارگزارانش نظارت داشته باشند و آن را ارزیابی کنند تا اگر کار حرامی کرد، آن را تأیید نکنند و اگر به حرامی دستور داد، از آن سرپیچی کنند. تنها با نظارت بر عملکرد اوست که مردم می‌توانند به انجام حرام در دستگاه حکومتی آگاه شوند و با اتخاذ عکس‌العمل درست، مرتکب حرام نشوند. در بعضی از موارد، ممکن است اطاعت مردم از دستورهای حاکم مباح باشد یا رجحان داشته باشد یا واجب باشد و با هیچ نهی شرعی یا عقلی متعارض نباشد، اما ممکن است مردم نسبت به اطاعت از بعضی دستورهای حاکم، شبهه و جوب و حرمت داشته باشند. در این موارد:

وظیفه افراد جامعه در ارتباط با قدرت سیاسی، دوران بین محذورین است؛ یعنی اطاعت و پذیرش اوامر حاکم یا واجب یا حرام است؛ زیرا با وجود احراز شرایط، مشروعیت وی باقی و اطاعتش لازم و واجب است و در صورت احراز عدم وجود شرایط، اطاعت از وی حرام است. تشخیص این امر بدون نظارت میسر نیست و نظارت مستمر، مقدمه این تشخیص را فراهم می‌آورد و از باب مقدمه واجب، واجب و لازم است (جعفرپیشه‌فرد، ۱۳۸۵، ص ۶۵).

۱۲. حق مردم در عزل حاکمان

حکومت غیر انبیاء و اولیاء از امور بشری است و برای هیچ حاکمی در حکومت و

اداره امور وحی نمی‌شود، ولی همه حاکمان دینی باید در حکومت خود به وحی عمل کنند. در حکومت انتصابی فقهاء - در عصر غیبت - نیز مردم حق دارند حاکمانی را که شرایط خود را از دست داده‌اند عزل کنند - یا مانع ادامه حکومت حاکمانی که شرعاً معزولند بشوند - . شهید اول نیز در سه مورد، عزل حاکم را جایز می‌داند (عاملی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰۵).^{۶۵} از این رو، به طریق اولی مردم حق نظارت بر حاکمان را دارند. همچنین، لازمه حق عزل حاکمان توسط مردم این است که مردم بر عملکرد حاکمان نظارت داشته باشند تا بتوانند آگاهانه حاکم درستکار واجد شرایط را تأیید و حاکم بدکار فاقد شرایط را برکنار کنند.

سخن آخر اینکه همانطور که در چهارمین پیش‌فرض - اصول حاکم بر نظارت - ذکر شد، اختلال نظام و ایجاد هرج و مرج در جامعه اسلامی حرام است. بنابراین، استفاده مردم از حق نظارت بر حکومت، مقید به عدم سوء استفاده از آن و عدم اختلال نظام است. عالمان دینی و حقوقدانان، باید برای اعمال این حق، مقرراتی وضع کنند که جلوی سوء استفاده از آن را بگیرد و موجب هرج و مرج نشود. این مقاله، تنها در مقام بیان مبانی شرعی حق نظارت مردم بر حکومت است و در صدد بیان آن مقررات نیست. بر طبق قانون اساسی، مجلس خبرگان رهبری، مجلس شورای اسلامی و سازمان بازرسی کل کشور، از جمله نهادهای رسمی نظارت بر حکومت در جمهوری اسلامی هستند.

نتیجه‌گیری

حکومت دینی در عصر غیبت، انتصابی - حق خدا - است یا اینکه انتخابی - حق مردم - است و محدوده اختیارات آن به حسب قرارداد با مردم تعیین می‌شود. در هر صورت، مردم حق دارند بر عملکرد حاکمان نظارت داشته باشند. عقلاء در طول تاریخ این حق را برای مردم به رسمیت شناخته‌اند و در فرهنگ اسلامی مورد تأیید و امضاء قرار گرفته است. علاوه بر آن، سلامت و موفقیت حکومت، وابسته به نظارت دقیق بر آن است و تنها با نظارت بیرونی مردم بر حکومت می‌توان به

ارتقای عملکرد حاکمیت، بهبود کیفیت کار آن، کاهش تخلفات و جلوگیری از سوء استفاده‌های مالی و غیر مالی دست یافت. بنابراین، هیچ حاکمی، حتی اگر حاکمیت خود را ادامه ولایت رسول الله ﷺ بداند، نمی‌تواند این حق را - که پشتوانه عقلایی دارد و از روایات استنباط می‌شود - از مردم سلب کند. اگر با نگاه تکلیف‌گرا به نظارت بیرونی مردم بر عملکرد حاکمان دینی بنگریم، باید بگوییم مردم مکلف‌اند بر حاکمان خود نظارت کنند و اگر سستی کنند و حاکمان به فساد روی آورند، در گناه آنان شریک هستند.

یادداشت‌ها

۱. تأمل کردن؛ یعنی دقت کردن و بررسی کردن. به مدت طولانی نگاه کردن، به امید رسیدن به شناخت (حسن عسکری، *الفروق فی اللغة*، ص ۶۶).

۲. فقط دو معجم قدیمی از عدی نقل کرده‌اند: «لم تخطیء نظرتی» و آن را به معنای «فراست و زیرکی» دانسته‌اند (محمد ازهری، *تهذیب اللغة*، ج ۱۴، ص ۲۶۶؛ محمد ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۵، ص ۲۱۹).

۳. ر.ک: *نهج البلاغه*، نامه‌های شماره ۳، ۳۳، ۳۴، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۶۱، ۶۳، ۷۰ و ۷۱.

۴. «يجوز للموصی أن يجعل ناظرًا علی الوصی، و وظيفته تابعة لبعده، فتارة من جهة الاستیثاق علی وقوع ما أوصی به يجعل الناظر رقیباً علی الوصی بأن یكون أعماله باطلاعه حتی، أنه لو رأى منه خلاف ما قرره الموصی لاعترض علیه... فلو استبد الوصی بالعمل علی نظره من دون مراجعة الناظر و اطلاعه و كان عمله علی طبق ما قرره الموصی فالظاهر صحته و نفوذه...» (امام خمینی، *تحریر الوسیله*، ج ۲، ص ۱۰۵).

۵. «الناظر الاستلغای أو الاستیثاقی، و المقصود منه هو من كان الغرض من جعله هو الاستیثاق علی وقوع الوسیة بتمامها کماً و کیفاً، و كونه مراقباً علی الوصی، و لازمه أن یكون الوصی عمله متوقفاً علی اطلاعه، حتی أنه لو رأى منه خلاف ما قرره الموصی لاعترض علیه و أرجعه إلى ما قرره» (محمد فاضل لنکرانی، *تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیله*، ص ۱۹۴).

۶. «و أخرى من جهة عدم الاطمینان بأنظار الوصی و الاطمینان بأنظار الناظر يجعل علی الوصی أن یكون أعماله علی طبق نظره و لا یعمل إلا ما رآه صلاحاً، فالوصی و إن كان ولیاً مستقلاً فی التصرف، لكنه غیر مستقل فی الرأی و النظر، فلا یمضی من أعماله إلا ما وافق نظر الناظر، فلو استبد

الوصى بالعمل على نظره من دون مراجعة الناظر و اطلاعه و كان عمله على طبق ما قرره الموصى.
فالظاهر صحته و نفوذه على الأول بخلافه على الثاني...» (امام خمينى، تحرير الوسيلة، ج ٢،
ص ١٠٥).

٧. «الناظر الاستصوابى... لعل السرّ فى التفكيك هو وثاقه الوصىّ دون الناظر و إن كانت آراؤه أصلح و
أظناره أنفع، أو أصلحية نظره بالإضافة إلى الوصىّ، أو غير ذلك من الجهات» (محمد فاضل لنكرانى،
تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة، ص ١٩٤).

٨. «يجوز أن يوصى إلى واحد و يجعل آخر مشرفاً عليه و لا يكون للمشرف شيء من التصرفات، لكن
يشترط صدورهما عن إذنه و لو امتنع هل يستقلّ الوصىّ؟ فيه وجهان: أقرهما لا، بل يرفع الأمر إلى
الحاكم» (على كركى، جامع المقاصد فى شرح القواعد، ج ١١، ص ٢٩٦).

٩. «ووظيفة الناظر مع الإطلاق، العمارة و الإجارة، و تحصيل الغلّة و قسمتها على مستحقّها»
(زين الدين بن على شهيد ثانى، الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية، ج ٣، ص ١٧٧).

١٠. «الَّذِينَ يَخْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ
مِّنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (نجم (٥٣): ٣٢).

١١. عن رسول الله ﷺ انه قال: «إن كل بنى آدم خطاء و خير الخطائين التوابون» (جلال الدين
سيوطى، الدر المنثور، ج ١، ص ٢٤١).

١٢. «وَلَمْ يَكُنْ [فِي أَهْلِي رَجُلًا] رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِي أَوْتَقَّ مِنْكَ فِي نَفْسِي» (نهج البلاغه، نامه (٤١)).

١٣. عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَارِثَ يَقُولُ اسْتَعْمَلَ عَلِيٌّ ٧ عَلَى الْبَصْرَةِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ فَحَمَلَ كُلُّ
مَالٍ فِي بَيْتِ الْمَالِ بِالْبَصْرَةِ وَ لَحِقَ بِمَكَّةَ وَ تَرَكَ عَلَيْهَا وَ كَانَ مَبْلُغُهُ أَلْفِي أَلْفٍ دَرَاهِمٍ فَصَعِدَ عَلِيٌّ ٧ الْمُنْبِرَ
حِينَ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَبَكَى فَقَالَ: «هَذَا بَنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي عَمَلِهِ وَ قَدْرِهِ يُفْعَلُ مِثْلَ هَذَا فَكَيْفَ يُؤْمَنُ
مَنْ كَانَ دُونَهُ اللَّهُ إِنِّي قَدْ مَلَيْتُهُمْ فَأَرْخِي مِنْهُمْ وَ اقْبِضِي إِلَيْكَ غَيْرَ عَاجِزٍ وَ لَأَ مَلُولٍ» (محمد باقر
مجلسى، بحار الانوار، ج ٤٢، ص ١٥٢).

١٤. عن على ٧: «مَنْ مَلَكَ اسْتَأْتَرَ» (نهج البلاغه، حكمت (١٦٠)).

١٥. عن على ٧: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ...» (همان، حكمت (١٦١)).

١٦. عن على ٧: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بَوْلَايَةَ أَمْرِكُمْ وَ لَكُمْ عَلَى مَنِ
الْحَقُّ مِثْلَ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ... [فَأَجَابَهُ ٧ رَجُلٌ مِّنْ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ يُكْتَبُ فِيهِ التَّنَاءُ عَلَيْهِ وَ
يَذَكَّرُ سَمْعُهُ وَ طَاعَتُهُ لَهُ فَقَالَ ٧:] ... وَ إِنِّ مِّنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَايَةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ

بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَ يُوضَعُ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ... رَبِّمَا اسْتَحَلَى النَّاسُ الْفَنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ...» (همان، خطبه ۲۱۶).

۱۷. عن علی ۷: «وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَاطَاعَ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْبِ وَ إِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبْهَةٌ أَوْ مَخِيلَةٌ فَانظُرْ إِلَى عَظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوَيْكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَ يَكْفُ عَنكَ مِنْ غَرْبِكَ وَ يَبْقَى إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنكَ مِنْ عَقْلِكَ... فَإِنَّ اللَّهَ يُنْزِلُ كُلَّ جَبَّارٍ وَ يُهَيِّنُ كُلَّ مُخْتَلٍ...» (همان، نامه ۵۳).

۱۸. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زَيْنَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أَمْتَعَنَّكُمْ وَ اسْرَحْكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَ رِسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب(۳۳): ۲۹-۲۸).

۱۹. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمُ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» (حجرات(۴۹): ۱۲).

۲۰. امام سجاد ۷ ذکر عیوب مردم را در کنار شرابخواری از گناهانی شمرده‌اند که عصمت‌ها را می‌درد (حلی، *عدة الداعی و نجاح الساعی*، ص ۲۱۲). عبدالله بن سنان از امام نقل کرده است که افشای سر مؤمن حرام است (محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۳۵۹). امام صادق ۷ به مفضل فرموده است کسی که علیه مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از چشم مردم بیندازد، خدا او را از ولایت خودش بیرون می‌کند (ر.ک: همان، ج ۲، ص ۳۵۸). پیامبر از دوستی که بدی دوستش را افشا می‌کند، به خدا پناه برده است (ر.ک: صدوق، *الامالی*، ج ۳، ص ۵۵۸). فقهاء نیز پوشیدن عیوب مردم را واجب دانسته‌اند (ر.ک: جمعی از پژوهشگران، *موسوعة الفقه الاسلامی*، ج ۶، ص ۳۸).

۲۱. لزوم پرهیز از هرج و مرج، مورد تصدیق عقل عملی همه عقلاست (حسینعلی منتظری، حکومت دینی و حقوق انسان، ص ۱۵) و هرج و مرج، موجب تضييع حقوق مهم می‌شود (همان، ص ۱۷). امام باقر ۷ فروش موقوفه مورد اختلاف را بهتر دانسته‌اند؛ برای اینکه به تلف اموال و نفوس منجر نشود (ر.ک: محمد طوسی، *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*، ج ۴، ص ۹۹). فقهاء نیز در موارد مختلف، بروز هرج و مرج را خط قرمز اجرای احکام دانسته و بر لزوم جلوگیری از آن تأکید کرده‌اند: ۱. شیخ «طوسی» نیز در صورتی که ادامه وقف منجر به هرج و مرج می‌شود، فروش آن را جایز دانسته است (همان). ۲. به نظر شهید مطهری مردم حق ندارند با اعمال زور

امر به معروف کنند؛ زیرا لازمه اش هرج و مرج اجتماعی است (ر.ک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۱۹۰). ۳. بنا به فتوای امام خمینی ۱ تذکر مردم به کارمندان و مسؤولان ادارات که بر خلاف موازین شرعی یا قانونی عمل می کنند، باید بدون ایجاد هرج و مرج و فساد باشد (امام خمینی، استفتاءات، ج ۳، ص ۵۹). ۴. وی لزوم تشکیل حکومت را برای جلوگیری از هرج و مرج می داند (امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۲۶). ۵. بعضی از فقهاء نیز لزوم مقابله با باغیان در عصر غیبت را به دلیل جلوگیری از هرج و مرج دانسته اند (سیدمحمدحسن مرعشی شوشتری، دیدگاه های نو در حقوق، ج ۱، ص ۶۶).

۲۲. «يُنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُخْتَرَسَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ وَ سُكْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُكْرِ الْعِلْمِ وَ سُكْرِ الْمَدْحِ وَ سُكْرِ الشَّبَابِ فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِبَاحًا خَبِيئَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخْفُ الْوَقَارَ» (عبدالواحد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۷۹۷).

۲۳. البته این سیره، با اطاعت مردم از حاکمان منافات ندارد. مردم در عین اینکه در عمل، از حاکمان خود پیروی می کرده اند، ارزیابی کار آنان را حق خود می دانسته اند و در زمان قدرت حاکمان یا بعد از کناررفتن آنان از قدرت، نظر خود را به یکدیگر منتقل می کرده اند.

۲۴. عن علی ۷: «تَمَّ اعْلَمُ يَا مَالِكُ اَنْتَى قَدْ وَجَّهْتِكِ اِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا ذُولٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدَلٍ وَ جَوْرٍ وَ اَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ اُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ اُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ وَ يَقُولُونَ فَيْكَ مَا كُنْتَ [تَقُولُهُ] تَقُولُ فِيهِمْ وَ اِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرَى اللَّهُ لَهُمْ عَلَى اَلْسِنِ عِبَادِهِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

۲۵. من کتاب له ۷ إلى أهل الكوفة عند مسيره من المدينة إلى البصرة أما بعد: «فإني خرجت [عن] من حبي هذا إماماً ظالماً وإماماً مظلوماً وإماماً باغياً وإماماً مبعيماً عليه و [أنا] إني أذكرُ الله من بلغه كتابي هذا لَمَّا نَفَرَ إِلَيَّ فَإِنْ كُنْتُ مُحْسِنًا أَعَانَنِي وَإِنْ كُنْتُ مُسِيئًا اسْتَعْتَبَنِي» (همان، نامه ۵۷).

۲۶. فأجاب علياً إلى السير و الجهاد جل الناس إلا أن أصحاب عبدالله بن مسعود أتوه و فيهم عبيدة السلماني و أصحابه فقالوا له: إنا نخرج معكم و لا نزل عسكركم و نعسكر على حده حتى نُنظر في أمركم و أمر أهل الشام فمن رأيناه أراد ما لا يحل له أو بدا منه بغي كنا عليه فقال علي: «مرحباً و أهلاً هذا هو الفقه في الدين و العلم بالسنة من لم يرض بهذا فهو جائر خائن» (نصربن مزاحم المنقري، وقعة صفين، ۱۱۵؛ عبدالحميد ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۶؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۶).

٢٧. عَنْ غَاصِبِ الْكُوزِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 أَنَّ النَّبِيَّ 9 قَالَ: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَمَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ج ٢، ص ١٦٤).

٢٨. «فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلِيَّةِ» (نهج البلاغه، خطبة ٢١٦).

٢٩. قَالَ عَلِيٌّ 7: «النَّاسُ بِأَمْرَانِهِمْ أَشْبَهَ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ» (ابن شعبة حراني، تحف العقول، ص ٢٠٨).

٣٠. وَقَالَ 9: «صِنْفَانِ مِنَ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَ النَّاسُ وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَ النَّاسُ الْأَمْرَاءُ وَالْعُلَمَاءُ» (حسن ديلمی، ارشاد القلوب الى الصواب، ج ١، ص ٧٠).

٣١. جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ 7 قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ 9 صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمَا قَالَ الْفُقَهَاءُ وَالْأَمْرَاءُ» (صدوق، الخصال، ج ١، ص ٣٧) وَقَالَ 9 صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتِ الْأُمَّةُ وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ الْأُمَّةُ الْأَمْرَاءُ وَالْفُقَهَاءُ» (مسعود ورام، مجموعة ورام، ج ٢، ص ٢٢٨).

٣٢. عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ 7 قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ 9 صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتِ أُمَّتِي وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ أُمَّتِي الْأَمْرَاءُ وَالْقُرَاءُ» (صدوق، الامالي، ص ٣٦٤).

٣٣. «وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ [سُبْحَانَهُ] عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةَ بِمَلْعِ جُهْدِهِمْ وَالتَّعَاوُنَ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ وَلَيْسَ أَمْرٌ وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ وَتَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ» (نهج البلاغه، خطبة ٢١٦).

٣٤. «أَلَا كَلُّكُمْ رَاعٍ وَكَلُّكُمْ مَسْتَوْلٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَالْأَمِيرُ عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْتَوْلٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْتَوْلٌ عَنْهُمْ فَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْتَوْلَةٌ عَنْهُمْ وَالْعَبْدُ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْتَوْلٌ عَنْهُ أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْتَوْلٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» (مسعود ورام، مجموعة ورام، ج ١، ص ٦).

٣٥. «فَلَمَّا أَشْعَلَهُ وَفَتَحَ فِيهِ وَجْهَهُ جَعَلَ يَقُولُ ذُقْ يَا عَلِيُّ هَذَا جِزَاءً مَنْ ضَيَّعَ الْأَرَامِلَ وَالْيَتَامَى» (محمد بن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ١١٥).

٣٦. فَكَتَبَ بِذَلِكَ حَارِثَةَ إِلَى عَلِيٍّ 7 يَشْكُو إِلَيْهِ ابْنَ عَبَّاسٍ فَكَتَبَ 7 إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ: «أَمَا بَعْدَ فَيَا خَيْرَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ غَدًا أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ فِيمَا عَلَيْهِ وَلَهُ...» (محمد باقر مجلسي، بحار الانوار، ج ٣٣، ص ٤٩٣).

نامه حضرت علي 7 به «ابن عباس» در «نهج البلاغه» به این صورت آمده است: «... وَقَدْ بَلَّغْنِي تَنَمُّرُكَ لِبَنِي تَمِيمٍ وَغَلَطُكَ...» (نهج البلاغه، نامه ١٨).

٣٧. قالت: قدمت عليه في رجل ولاه صدقتنا قدم علينا من قبله فكان بيني وبينه ما بين الغث والسمين فأتيت عليا 7 لأشكو إليه ما صنع فوجدته قائما يصلي فلما نظر إلي انقلبت من صلاته ثم قال لي برأفة وتعطف: «ألك حاجة؟» فأخبرته الخبر فبكي ثم قال: «اللهم إنك أنت الشاهد علي وعليهم أنى لم أمرهم بظلم خلقك ولا بترك حقك» (احمدابن طيفور، بلاغات النساء، ص ٤٨).

٣٨. عن علي 7: «أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ ذَهَابِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكُوا مِنْكَ غِلْظَةً وَ قَسْوَةً وَ احْتِقَاراً وَ جَفْوَةً» (نهج البلاغه، نامه ١٩).

٣٩. «أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ قَوْمًا مِنْ أَهْلِ عَمَلِكَ اتَّوَنَى، فَذَكُرُوا أَنْ لَهُمْ نَهْرًا قَدْ عَفَا وَ دَرَسَ، وَأَنْهُمْ إِنْ حَفَرُوهُ وَ اسْتَخْرَجُوهُ عَمَرَتْ بِلَادُهُمْ، وَقَوُوا عَلَى خَرَابِهِمْ، وَزَادَ فِي الْمُسْلِمِينَ قَيْلَهُمْ، وَ سَأَلُونِي الْكِتَابَ إِلَيْكَ لِتَأْخُذَهُمْ بِعَمَلِهِ، وَ تَجْمَعَهُمْ لِحَقِّهِ وَ الْإِنْفَاقِ عَلَيْهِ، وَ لَسْتُ أَرَى أَنْ أُجِيزَ أَحَدًا عَلَى عَمَلٍ يَكْرَهُهُ...» (علي احمدى ميانجى، مكاتيب الائمة : ج ١، ص ٤٥١).

٤٠. عن علي 7: «وَأِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بَكَ حَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ وَ اعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَ رِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ وَ إِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ» (نهج البلاغه، نامه ٥٣).

٤١. «أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي وَلِيْتِكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ فَإِن أَحْسَنْتَ فَأَعِينُونِي وَ إِنْ أَسَأْتَ فَقَوْمُونِي...» (عبدالحميد ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ١٧، ص ١٥٩-١٥٨).

٤٢. عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَظَبَ النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ فَقَالَ نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالِي فَوَعَاها وَ حَفِظَهَا وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَرَبَّ حَامِلٍ فَفَهَّ غَيْرُ فِقِيهِ وَ رَبَّ حَامِلٍ فَفَهَّ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثُ لَأ يُعْلَى عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الزُّرُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمُ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ» (محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ج ١، ص ٤٠٣).

٤٣. قَالَ 9: «إِنَّ الدِّينَ النَّصِيحَةُ إِنَّ الدِّينَ النَّصِيحَةُ إِنَّ الدِّينَ النَّصِيحَةُ قَالُوا لِمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَامَّتِهِمْ» (محمد فتال نيشابورى، روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، ج ٢، ص ٤٢٤).

٤٤. عن علي 7: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ... وَ أَمَا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُكُمْ» (نهج البلاغه، خطبة ٣٤).

فهرست

٤٥. «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَقَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ وَ إِنْ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ» (همان، حكمت ٣٧٤).

٤٦. «ثُمَّ لِيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلُهُمْ بِمِرِّ الْحَقِّ لَكَ» (همان).

٤٧. «مَنْ قَدَرَ عَلَى أَنْ يُغَيِّرَ الظَّالِمَ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْهُ فَهُوَ كَفَاعِلِهِ» (ابن شعبه حراني، تحف العقول، ص ٥٠٥).

٤٨. «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حجج (٢٢): ٤١).

٤٩. «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران (٣): ١٠٤).

٥٠. من كتاب له 7 إلى أهل الكوفة عند مسيره من المدينة إلى البصرة: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي خَرَجْتُ [عَنْ] مِنْ حَيِّي هَذَا إِمَامًا ظَالِمًا وَ إِمَامًا مَظْلُومًا وَ إِمَامًا بَاغِيًا وَ إِمَامًا مَبْغِيًا عَلَيْهِ وَ [أَنَا] إِنِّي أَذْكَرُ اللَّهَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا لَمَّا نَفَرَ إِلَيَّ فَإِنْ كُنْتُ مُحْسِنًا أَعَانِي وَ إِنْ كُنْتُ مُسِيئًا اسْتَعْتَبَنِي» (نهج البلاغه، نامه ٥٧).

٥١. عن علي 7: «وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَ تَدْرِييًّا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَ الزِّمُّ كُلُّ مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ» (همان، نامه ٥٣).

٥٢. «وَ واصل [من] فِي حُسْنِ النَّوَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ [فَعَالِهِمْ] أَفْعَالِهِمْ تَهْرُ الشُّجَاعَ وَ تَحْرُضُ النَّاكِلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (همان).

٥٣. «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ» (هود (١١): ١١٣).

٥٤. «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ» (شعراء (٢٦): ١٥٢-١٥١).

٥٥. «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران (٣): ٦٤).

٥٦. رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 أَنَّهُ قَالَ: «مَا عَبَدُوهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ حَرَّمُوا لَهُمْ حَلَالًا وَ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا فَكَانَ ذَلِكَ اتِّخَاذَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (محمدباقر مجلسي، بحار الانوار، ج ٩، ص ٧٠).

٥٧. رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ 9 أَنَّهُ قَالَ: «بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ 9 سَرِيَّةً وَ اسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَ

أَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ فَلَمَّا كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ غَضِبَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَلَيْسَ قَدْ أَمَرَكُمُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُطِيعُونِي قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَاجْمَعُوا لِي حَطْبًا فَجَمَعُوهُ فَقَالَ أَضْرَمُوهُ نَارًا فَفَعَلُوا فَقَالَ لَهُمْ ادْخُلُوهَا فَهَمُّوا بِذَلِكَ فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يُمْسِكُ بَعْضًا وَيَقُولُونَ إِنَّمَا فَرَرْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ النَّارِ فَمَا زَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى خَسَدَتِ النَّارُ وَسَكَنَ غَضَبُ الرَّجُلِ فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» (ابن حبيرن قاضي نعمان، دعائم الاسلام، ج ١، ص ٣٥٠).

٥٨. سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ٧ يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): اخْذَرُوا عَلَيَّ دِينَكُمْ ثَلَاثَةَ رَجَالٍ... وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سُلْطَانًا فَزَعَمَ أَنْ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَةُ اللَّهِ، وَكَذَبَ. لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ. إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لَوْلَا الْأَمْرُ الَّذِينَ قَرَّبَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيَّهُ فَقَالَ: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ لِأَنَّ اللَّهَ إِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) لِأَنَّهُ مَعْصُومٌ مُطَهَّرٌ لَا يَأْمُرُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَ إِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ أُولِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ» (سليم بن قيس الهلالي، سليم بن قيس، ج ٢، ص ٨٨٤).

عَنْ عَلِيٍّ ٧ أَنَّهُ قَالَ: لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ (قاضي نعمان، دعائم الاسلام، ج ١، ص ٣٥٠).
٥٩. عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارِ الثَّمَالِيِّ عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ : قَالَ: «... وَ أَمَّا حَقٌّ سَأَسِيكَ بِالْمَلِكِ فَإِنَّ تَطِيعَهُ وَ لَا تَعْصِيَهُ إِلَّا فِيمَا يُسَخِّطُ اللَّهُ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (محمد صدوق، الامالي، ١٣٧٦، ص ٣٧٠).

٦٠. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ٧ يَقُولُ: «أَرَبْعٌ مِنْ قَوَاصِمِ الظَّهْرِ مِنْهَا إِمَامٌ يَعْصِي اللَّهَ وَ يُطَاعُ أَمْرُهُ» (احمد برقي، المحاسن، ج ١، ص ٩٤).

٦١. عَنْ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ ٧ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَرْضَى سُلْطَانًا بِسَخَطِ اللَّهِ خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ» (محمد بن يعقوب كليني، الكافي، ج ٢، ص ٣٧٣).

٦٢. رَوَى أَبُو مِخْنَفٍ لُوطُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: لَمَّا اسْتَعْمَلَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ٧ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى الْبَصْرَةِ خَطَبَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ: «يَا مَعْاشِرَ النَّاسِ قَدْ اسْتَخَلَفْتُ عَلَيْكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا أَمْرَهُ مَا أطَاعَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنْ أَحْدَثَ فِيكُمْ أَوْ زَاغَ عَنِ الْحَقِّ فَاعْلَمُونِي اعْزَلُهُ عَنْكُمْ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ أَجِدَهُ عَنيفًا تَقِيًّا وَرِعًا وَ إِنِّي لَمْ أَوْلَهُ عَلَيْكُمْ إِلَّا وَ أَنَا أَظُنُّ ذَلِكَ بِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ» (محمد مفيد، الجمل، ص ٤٢١-٤٢٠).

عبد السلام

سال نوردهم / شماره چهارم / پیاپی ٧٤

٦٣. «فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَاقَ الْحَقُّ» (نهج البلاغه، نامه ٣٨).
٦٤. عن النبي ﷺ «إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَى يَدَيْهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعْتَمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْهُ» (ابوالقاسم باينده، نهج الفصاحه، ص ٣٢٣).
٦٥. «يجوز عزل الحاكم في مواضع: الأول: إذا ارتاب به الإمام فإنه يعزله، لحصول خشية المفسدة مع بقاءه. الثاني: إذا وجد من هو أكمل منه، تقديماً للأصلح على المصلحة. قال النبي (صلى الله عليه وآله): «من ولى من أمور المسلمين شيئاً ثم لم يجتهد لهم و ينصح لم يدخل الجنة معهم». الثالث: مع كراهية الرعية له و انقيادهم إلى غيره، و إن لم يكن أكمل إذا كان أهلاً، لأن نصبه لمصلحتهم، فكلما كان الصلاح أتم كان أولى» (شمس الدين محمد شهيد اول، القواعد و الفوائد، ج ١، ص ٤٠٥).

منابع و مأخذ

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه.
٣. ابن ابى الحديد، عبدالحميد، شرح نهج البلاغه، ج ١٧ و ١٨، قم: كتابخانه آية الله مرعشى، ١٤٠٤ق.
٤. ابن شهر آشوب، محمد، مناقب آل أبي طالب، ج ٢، قم: علامه، ١٣٧٩ق.
٥. ابن طيفور، احمد، بلاغات النساء، قم: انتشارات رضى، بى تا.
٦. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، ج ٥، قم: مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤٠٤ق.
٧. ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ٥، بيروت: دار صادر، ١٤١٤ق.
٨. اتابكى، پرويز، پيكار صفين، تهران: شركت سهامى انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، ١٣٧٠.
٩. احمدى ميانجى، على، مكاتيب الأئمة، ج ١، قم: دارالحديث، ١٤٢٦ق.
١٠. ازهرى، محمد، تهذيب اللغة، ج ١٤، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢١ق.
١١. المنقرى، نصر بن مزاحم، وقعة صفين، قم: كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، ١٤٠٤ق.
١٢. الهلالى، سليم بن قيس، سليم بن قيس الهلالى، قم: الهادى، ١٤٠٥ق.
١٣. امام خمينى، سيدروح الله، استفتاءات، ج ٣، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ١٤٢٢ق.
١٤. -----، تحرير الوسيلة، ج ٢، قم: دارالعلم، بى تا.

۱۵. -----، **صحیفه امام**، ج ۲، ۳، ۸ و ۱۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، بی تا.
۱۶. -----، **ولایت فقیه**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۲۳ق.
۱۷. برقی، احمد، **المحاسن**، ج ۱، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۸. بستانی، فؤاد، **فرهنگ ابجدی**، مترجم: رضا مهیار، تهران: اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۹. پاینده، ابوالقاسم، **نهج الفصاحه**، تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲.
۲۰. پرورش، علی اکبر، **صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی**، ج ۲، تهران: مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴.
۲۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد، **غررالحکم و دررالکلم**، قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۲. جعفریپیشه فرد، مصطفی، **چالش های فکری نظریه ولایت فقیه**، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
۲۳. -----، «بررسی پارادوکس «نظارت» و «مشروعیت سیاسی»»، **فصلنامه حکومت اسلامی**، ش ۳۳ و ۳۴، پاییز و زمستان، ۱۳۸۳.
۲۴. جمعی از پژوهشگران، **موسوعة الفقه الاسلامی**، ج ۶، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۲۵. جوهری، اسماعیل، **الصحاح**، ج ۲، لبنان: دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶ق.
۲۶. حرّانی، ابن شعبه، **تحف العقول**، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۲۷. حلّی، احمد، **عدة الداعی و نجاح الساعی**، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۸. حلّی (علامه)، حسن، **تذکرة الفقهاء**، ج ۱۷، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۴ق.
۲۹. -----، **تذکرة الفقهاء**، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۳۸۸ق.
۳۰. خفاجی، احمد، **شفاء الغلیل**، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۳۱. دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه دهخدا**، ج ۴۷، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۳۲. دیلمی، حسن، **ارشاد القلوب إلى الصواب**، ج ۱، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.
۳۳. راغب اصفهانی، حسین، **مفردات الفاظ القرآن**، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۳۴. رضائیان، علی، **اصول مدیریت**، تهران: سمت، ۱۳۶۴.
۳۵. سیوطی، جلال الدین، **الدر المنثور**، ج ۱، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

۳۶. شهيد ثانی، زین‌الدین، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، ج ۳ و ۵، قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ ق.
۳۷. صاحب، اسماعیل، المحيط فی اللغة، ج ۱۰، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۴ ق.
۳۸. صدوق، محمد، الأمالی، ج ۳، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.
۳۹. -----، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۴۰. طبرسا، غلامعلی، تئوری های مدیریت، ج ۱، تهران: حرکت نو، ۱۳۹۰.
۴۱. طوسی، محمد، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۹۰ ق.
۴۲. عاملی شهید اول، شمس‌الدین محمد، الدروس الشرعية، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۴۳. -----، القواعد و الفوائد، ج ۱، قم: کتابفروشی مفید، بی تا.
۴۴. عسکری، حسن، الفروق فی اللغة، بیروت: دارالآفاق، ۱۴۰۰ ق.
۴۵. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، ج ۲، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۰.
۴۶. فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۴۲۴ ق.
۴۷. فتال نیشابوری، محمد، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج ۲، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵.
۴۸. فراهیدی، خلیل، کتاب العين، ج ۸، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ ق.
۴۹. قاضی نعمان، ابن حیون، دعائم الإسلام، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۳۸۵ ق.
۵۰. کاشف‌الغطاء، محمد، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، ج ۴، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ ق.
۵۱. کرکی، علی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۱۱، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۴ ق.
۵۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱ و ۲، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
۵۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۴۲، ۳۲ و ۳۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۵۴. محقق داماد، سیدمصطفی، وصیت تحلیل فقهی و حقوقی، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۴۲۰ ق.
۵۵. مرعشی شوشتری، سیدمحمدحسن، دیدگاه‌های نو در حقوق، ج ۱، تهران: نشر میزان، ۱۴۲۷ ق.

۵۶. مصباح یزدی، محمدتقی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱.
۵۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۹ و ۱۸، تهران: صدرا، بی‌تا.
۵۸. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین (یک جلدی)، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۱.
۵۹. مفید، محمد، الجمل، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۶۰. منتظری، حسینعلی، حکومت دینی و حقوق انسان، تهران: نشر گواهان، ۱۳۸۸.
۶۱. نائینی، میرزا محمدحسین، تنبیه الامة و تنزیه الملة، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۶۲. نوبهار، رحیم، «قاعده‌ای بنام حفظ نظام و معنای فقهی و دینی آن»، روزنامه اطلاعات، ۲۶ مرداد ۱۳۸۸.
۶۳. ورام، مسعود، مجموعه ورام، ج ۱ و ۲، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ق.
۶۴. یزدی، محمد، قانون اساسی برای همه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی